

متن املا و روانخوانی تانسانه ذال

پس از خوردن شام، خاله آذر دست هایش
را بالا برد و خدا را شکر کرد.
سپس از مادرش تشکر کرد.
پس از شام خاله آذر به من گفت:
برایتان از آذربایجان هدیه ای خریده ام
و از کیفش ذره بین کوچکی
بیرون آورد و به من داد.
من از خاله آذر خیلی تشکر کردم.
سپس یک کیسه ذرت روی میز گذاشت
و گفت: این ذرت های تازه خیلی
خوش مزه هستند.
فردا برایتان ذرت کبابی درست می کنم.
آن شب خاله آذر برایم قصه گفت و من
از شنیدن قصه لذت بردم و آرام کنار خاله آذر خوابیدم.

@aval. / 400